

عقلا بر خلاف عقل

زهی شکفتی ! برده و اسیر از آزادی می گریزد . دارا و منتعم از رفاه روی گردانده به درپوزگی و خواری میشتابد و تندرست و توانا عجز و بیماری می جوید !
چنین شکفتی روی داده و میدهد ، و مناسفانه در همه جهان روی داده است . آدمی که به نیروی ادراک آراسته و از فیض آن بر همه جانداران کره زمین مزیت یافته است خرد را تحقیر کرده و مایه گمراهی می پندارد .

بحثنی تحقیقی از گولد سیهر (۱) خواندم که معارضه اهل سنت و جماعت را در مقابل « علوم اوائل » یعنی علومى که از یونان به محیط اسلامی قرن دوم هجری به بعد راه یافته است نشان میدهد .

شاید عجیب تر و نارواتر از این امر حادثه‌ای در تاریخ نشو و نمای فرهنگ بشری دیده نشود . تاریخ حقیقی انسان تاریخ اندیشه و سرگذشت نشو و نمای قوه ادراک اوست . وی بدین نیروی فروغ بخش برسیاهی و تاریکی عجز و جهالت پیروز شده است . از کشف آتش و آهن و مس گرفته تا فرستادن آدمی به کره ماه همه مولود اندیشه و ادراک اوست . معذک در تاریخ تمدن به نهضتی مواجه می شویم که هر گونه حرکت عقلی و فکری را ناپسند و زیان بخش گفته و دانسته است .

تحقیقاً نمیتوان گفت این حرکت نا موجه در جهان از کی آغاز شده است . شاید در قرون نخستین هجری اختلاف حسن بصری و ابراهیم نظام که مبدأ پیدایش فرقه معتزله گردید نخستین علایم آن باشد، ولی در هر صورت در نیمه دوم قرن دوم هجری با خشک مقدسی امام احمد بن حنبل و امثال وی مواجه می شویم .

تا سال ۴۰ هجری تکلیف مسلمین روشن بود کتاب الله و سنت رسول الله و سیره خلفای راشدین سرمشق و ملاک کردار و رفتار مردم بود ولی از آن پس حدیث و روایات برای تفسیر آن سه منبع اصلی پیدا شد و روز بروز فزونی گرفت مخصوصاً که حربه‌ای شده بود در دست فرقه های سیاسی، و هر فرقه‌ای برای توجیه و اثبات روش خود بدان استناد می کرد . و از این رو جعل حدیث شیوع یافت .

با فتوحات اسلامی طبعاً آمیزش ملت عرب با سایر ملل که فرهنگ و تمدنی برتر داشتند فزونی گرفت . پس از سقوط خلافت اموی این آمیزش بیشتر شد . روح انسان تشنه معرفت است و دماغهای متصلب نشده طبعاً گرایشی به امور عقلی دارد .

سه صد ساله صدر خلفای عباسی و رسوخ ایرانیان در دستگاه حکومتی ، نفوذ فکر آریائی ، مخصوصاً ترجمه های اندیشه یونانیان و تشویق مأمون از معتزله و نواختن مترجمین علوم

۱- دانشمند و محقق تاریخ علوم اسلامی Egnaz Gold Zihher (۱۹۲۰-۱۸۵۰) در این مقال از تحقیقات و اطلاعات وی بسی استفاده شده است .

یونانی و عواملی از این دست، در جامعه اسلامی گرایش‌ها را به سوی مقولات عقلی پدید آورد. همین امر نگرانی شدیدی را در محیط متدینان خشک و محدثان قشری که حنبلیان مظهر کامل آن بشمار می‌رفتند، برانگیخت. غالب آنان مردمان ساده لوحی بودند که خیال می‌کردند روایات و احادیث مرز نهائی معرفت انسانی است و رخنه کردن افکار یونانی و ایرانی باعث سستی معتقدات مردم می‌شود ناچار پرچم مخالفت با «علوم اوائل» [یعنی دانش و مقولات عقلی] برافراشتند. نهایت نا زمانه‌ای که مأمون و برادرش معتصم بره‌سند خلافت تکیه داشتند این حرکت شدید نبود ولی از دوران متوکل که با شعریان تمایل خاص داشت و معتزلیان را کنار گذاشت مبارزه با مقولات عقلی آغاز شد و در قرون ۳ و ۴ و ۵ به اوج شدت رسید. و تا قرن هفتم و هشتم دوام داشت.

معتضد بالله (۲۸۹ - ۲۷۹) بقول ابن الندیم احمد بن الطیب سرخسی را که حکیم و از شاگردان الکندی بود برای غرض شخصی یا سیاسی کشت ولی برای تبرئه و تزکیه خود می‌گفت «او می‌خواست مرا از راه راست منحرف کند». من به او گفتم «من پسرعموی صاحب شریعتم و اکنون جانشین او هستم از عقاید دست بردارم که چه شوم و به کجا برسم؟»، پسرعموی دیگر صاحب شریعت (متوکل) قبرنوه صاحب شریعت را شیار کرد و بر آن آب بست، و پسرعموی دیگر صاحب شریعت (هارون الرشید) نواده دیگر صاحب شریعت را در زندان افکند و با کمال قساوت بهلاکت رسانید. (حضرت موسی بن جعفر)

از فلسفه روبرتافتن به دلیل اینکه بنیان ایمان را ممکن است متزل کند سخن است قابل توجیه و تعلیل. امام محمد غزالی که بر حکما اعتراضاتی دارد و در «تهافت الفلاسفه» بسی از آراء آنان را رد کرده است صریحاً می‌نویسد (در المنقذ من الضلال) که فلاسفه در ریاضیات و طبیعیات آراء قویم و مطالب صحیح و غیر قابل تردید دارند (مخصوصاً در باب هندسه و حساب) اما در کلیات و فلسفه ما بعد الطبیعه راه کج رفته‌اند، چه منکر حدوث عالم و معاد جسمانی و غیره شده‌اند، اما او علم منطق را ستوده و آنرا وسیله‌ای مؤثر در بکار انداختن استدلال دانسته و حتی در امور شرعی و مسائل دینی از روش منطق ارسطو استفاده کرده‌است.

به همین دلیل بسی از محدثان قشری و اشعریان متعصب چون ابن جوزی و ابن تیمیه او را جرح کرده‌اند و حتی در مغرب کتابهای ویرا به آتش افکندند.

غزالی تعجب می‌کند از اینکه پاره‌ای از رجال دین از علم حساب و هندسه بی‌زاری می‌جویند در صورتیکه این دو علم به هیچوجه نفیاً و اثباتاً تماسی با دین و علوم شرعی ندارد بلکه بعضی از آنها میتوانند در مسائل شرعی و حل مشکلات آن کمک بکنند مانند حساب در ارت و علم هیئت در تعیین قبله و اوقات روزه و نماز.

بدیهی است در طول چند قرن اشخاص با فهمی بوده‌اند که روی آوردن به علوم را شایسته مقام انسانی دانسته و از احادیث معتبر و آیات قرآنی در تشویق به دانش اندوزی و بلندی مقام حکمت شواهدی ذکر کرده‌اند. ولی قشریان پیوسته به آنها جواب داده‌اند که آنچه در قرآن و احادیث راجع به کرامت علم و حکمت آمده است مقصود علوم شرعیه است. حتی ماوردی (اواسط قرن پنجم) که از فقهای معتزله است و این فرقه گرایش به مقولات

دارند ، صریحاً می گوید : تمام اقوالی که از پیغمبر نقل میکنند و مشعر است به ترغیب و تشویق مردم به دانش اندوزی مربوط است به علوم شرعیه نه عقلیه . ابن تیمیّه حنبلی (قرن هفتم) می گوید : جز آنچه از پیغمبر رسیده است شایسته عنوان علم نیست . ابراهیم بن موسی شاطبی (۷۹۰) معتقد است جز آنچه مربوط به شرعیات است مستلزم گمراهی است و مخصوصاً معارف و علوم یونانی عقاید دینی را سست می کند .

شهاب الدین عمر سهروردی (غیر از شیخ اشراق) کتابی دارد بنام «کشف القبایح الیونانیه» که سراسر آن مذمت و ناسزاست نسبت به کلیه مقولات عقلی . متعصبان اهل سنت ، فلسفه و هر چه در این کلمه گنجانده شده است « علوم مهجوره » یا « حکمت کفر آمیز » می گفتند و در محیط متدینان مقدس تمام علوم عقلیه را مستلزم سستی عقیده و بالنتیجه انحراف از دین می گفتند ، از این رو بسیاری از دانشمندان اسلامی که به علوم عقلیه آشنا بودند تظاهر به بی اطلاعی می کردند و حتی گاهی آنرا ملامت می کردند . حسن بن محمد فجاء (م ۶۶۰) از اهل اربل و در فلسفه و کلام زبردست بود بحدی که در دمشق خلق کثیری به حضورش می شناختند . یکی از مقدسین یا برای تبرئه و تزکیه او یا برای تأیید معتقدات خود نقل می کند که این شخص هنگام مرگ گفته است « صدق الله العلی العظیم و کذب ابن سینا » .

رباعی منسوب به خیم بھویی نشان می دهد که فلسفه در قرن پنجم چیزی شبیه بایگری زمان ناصرالدین شاه شده بود از اینرو گوینده با تحاشی می گوید :

دشمن بنلط گفت که من فلسفیم ایزد داند که آنچه او گفت نیم
لیکن چو در این غم آشیان آمده ام آخر کم از این که من بدانم که کیم

صرف تمایل به مقولات عقلی شخص را متهم به الحاد یا لااقل سستی عقیده می کرد از اینرو گوینده این رباعی از فلسفی بودن تحاشی کرده و عذر آورده است که برای شناختن خود اندکی می اندیشم و از قوه ادراک استمداد می کنم .

بیزاری از فلسفه طوری رایج و شایع شده بود که خاقانی مدعی آزادگی و وارستگی در باره فلسفه می گوید :

نقد هر فلسفی کم از فلس است فلس در کیسه عمل منهدید
مرکب دین که زاده عرب است داغ یونانش بر کفل منهدید
قفل اسطوزه ارسطو را بر در احسن الملل منهدید
نقش فرسوده فلاطون را بر طراز مهوین حلال منهدید
فلسفی مرد دین مپندارید چیز را جفت سام یل منهدید

این همان خاقانی است که با کمال شلختگی و لایبالیگری خانه کعبه را بر ابرخمانه گذاشته و این یکی را شایسته سجده می گوید :

مرا سجده گه بیت بنت العنب به که از بیت ام القری می گریزم
و در قصیده دیگری شوخ طبعی را بدین بی پروائی رسانیده است :
گر محرم عیدند همه کعبه ستایان تو محرم می باشی و مکن کعبه ستایی

احرام چو گیری چو قدح گیر که دارد
 کعبه چه کنی با حجر الاسود و زمزم
 هم خدمت این حلقه بکوشان ختن به
 این شاعری که چون عارفان وارسته خویشتن را از بیم دوزخ و امید بهشت فارغ پنداشته
 و با مباهات می گوید :

چند دام از زهد سازی و دم از طاعت زنی
 لاف آزادی زنی با ما مزین باری که ما
 ما هم از دام تو دوریم و هم از دم فارغیم
 از امید جنت و بیم جهنم فارغیم
 این شاعر همینکه اسم فلسفه بمیان می آید هریاوه و ناسزائی را روا میدارد .

آیا تمصب، وجدان او را تیره کرده است و با پیروی از رسم روز وی را بدانجامی کشاند که فلسفه مشائی بزرگترین متفکر تاریخ بشر را اسطوره و افسانه میخواند و عاشقین حدیث تراشی ابوهریره را ملاک و متن واقعیات قرار میدهد . و باز همین شاعر آزادمنش و عارف مسلک محصولات فکر روشن افلاطون را متاعی کاسد و فرسوده می گوید ولی در رثاء يك فقیه شافعی نیشابوری که اثری در حرکت فکری و فرهنگی بشری ندارد دو قسیده بلند بالا میسراید . در فتنه غزها امام محمد یحیی را خاک در دهان انباشتند و بشکل وحشیانه ای بقتل رساندند . این عمل فجیع هر انسانی را بیزار و متألم میکند ولی اگر این جنایت در عصر خاقانی نسبت به حسن صباح یا محمد بن زکریای رازی صورت میگرفت طبع بشر دوست خاقانی بدینگونه متألم نمی گردید چنانکه در قتل نا بحق اشراق و عین القضاة همدانی که در همان قرن روی داد کسی سوگواری نکرد و هیچیک از شمرای دربار محمود به رفتار غیر انسانی این پادشاه « غازی » در باره ابن سینا و ابوریحان بیرونی دم نزده است . کتابهای فارابی و ابن سینا که از بهترین مواریث بشریت است در نظر خاقانی « کم از فلسفی » است و خود آنها در مقابل امام محمد یحیی مانند « حیز در مقابل سام یل » میباشند .

باری ناسزاهای خاقانی و امثال او مجازات کسانی است که به مکرم ترین و ارزنده ترین مواهب خداوندی یعنی عقل روی آورده اند . در دماغ تب آلود این متدینان ، عقل گمراه کننده است و چه بسا که عقاید تبدیلی و ارثی را متزلزل سازد . یکی از علمای حنبلی که با کمال انصاف و مروت از دانش و معرفت احمد بن موفق (۶۶۱) سخن می گفت در پایان تمجید و ستایش او نتوانست از ایراد این ملاحظه خودداری کند که : « ایکاش این دانشمند به علوم عقلی گرایش نمی داشت ، علوم اوائل يك نوع بیماری است که کمتر شخصی می تواند جان سالم از آن بدر ببرد و عقاید دین او دست نخورده باقی بماند . »

احمد بن یحیی بن مرتضی (۸۴۰) که خود شیعه زیدی است و مشرب معتزله داشت و هر دوی این طایفه گرایشی به معتولات دارند میگفت « افسوس که ابوالحسن بصری با آنهمه معرفت به علوم شرعی خویشتن را با خواندن « علوم اوائل » آلوده و پلید ساخت ، » عبدالقادر گیلانی متصوف بزرگ قرن ششم یکی از قنات را جرح می کرد فقط برای اینکه شنیده بود در کتابخانه خود چندین کتاب فلسفی گرد آورده است .

این بیزاردی و کسراحت ، متمسبان اگر فقط متوجه فلسفه کلی یعنی الهیات ارسطو

می‌شد قابل توجیه بود زیرا ممکن بود مطالبی معارض معتقداتشان در آن دیده شود از اینرو تلاشی که متکلمان و فلاسفه مسلمان در تأویل و تفسیر آنها میکردند تا مثلاً با معتقدات اسلامی باشد آنان را راضی نمی‌کرد .

اما نفرت و مخالفت متمصبان قشری در این حدود باقی نماند بلکه شامل علومی هم میشد که ابتدا ارتباطی با معتقدات دینی نداشت مانند ریاضیات و مخصوصاً هندسه و نجوم . از اینرو اشکال هندسی ، ارقام ، نقطه‌ها ، خط‌ها و صور فلکیه و تمام آن چیزهایی که از این دست بود شکه و بد بینی متمصبان را بر می‌انگیخت زیرا آن را مقدمه انحراف و زندگه خیال می‌کردند .

غزالی که این علوم را ذاتاً مفید دانسته و می‌گوید نفیاً و اثباتاً به امور دینی ارتباط ندارد بلکه همه آنها مسائل مسلم برهانیست که جای انکار ندارد ، در آخر از رأی سابق برگشته و علوم عقلی را زیانبخش می‌گوید زیرا خیال می‌کند و شخص از خواندن و مطالعه آنها و از دقت در قضایای ریاضی و روشنی برهانهای آن بشکفت می‌افتد و بالتبع نسبت به فلاسفه عقیده و ارادتی پیدا می‌کند و طبعاً می‌پندارد تمام معلومات و آراء آنها در سایر مسائل به همین وضوح و دقت و مانند امور مسلم است . سپس سستی عقیده دینی و حتی کفر آنها ممکن است در وی اثر کند و از پیروی عقاید شرعی سر باز زند در این صورت با خود می‌گوید و اگر معتقدات دینی حق بود پس بر این دانشمندانی که قضایای ریاضی را بدین روشنی می‌بینند و می‌سنجند و استوار می‌کنند پوشیده نمی‌ماند . . . پس در امر دین دچار سستی می‌شود . . . این زیان بزرگی است که از علوم ریاضی حاصل می‌شود و هر کس به شامت آن دچار شد ناچار لگام تقوی و دیانت از گردنش می‌افتد . . .

امام محمد غزالی از بزرگترین علمای اسلام و از حامیان مجاهد و رشید شریعت اسلامی است . ممالک در او آخر عمر دچار طعن و مخالفت قشربان شده و حتی ذهن محمد شاه سلجوقی را مشوب ساختند که در یکی از کتابهای دوره جوانی به امام ابوحنیفه بی‌ادبی و بی‌احترامی کرده است . نامه‌ای که در این باب به سلطان وقت نوشته و در کتاب با ارزش غزالی نامه استاد همامی عیناً چاپ شده است این معنی را بخوبی نشان می‌دهد که دانشمند بزرگ اسلام در عسرت و تنگنایی گیر کرده است .

«المعتدمن الضلال» که اخیراً بنام دلیل گمراهان، بفارسی درآمده است شاید آخرین مؤلفات او باشد . بنابراین محتمل و نزدیک به عقل است که در این کتاب جانب احتیاط را پیش گرفته و در مقام تبرئه خویش و مماشعات با افکار عمومی زمان خود برآمده و این آراء عجیب را بیان کرده باشد . او که منطق و هندسه و حساب و امثال آنها را نفیاً و اثباتاً مربوط به امور دینی نمیدانسته است کتاب اقلیدس و مجسطی (علم هیئت) را مضرو حتی حساب را جز آنچه در تقسیم ارث می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد در ردیف قمار و شراب خمر آورده است و می‌گوید «اگر هم فایده ای برای آنها مترتب باشد زیانشان بیشتر است .»

از همه اینها شکفت انگیز تر وی منطق تر مخالفت با فن منطق است. منطق فلسفه نیست و طبیباً در الهیات وارد نمی شود. قدامت منطق را علم نمی گفتند بلکه آنرا فنی می شمردند که برای نگاهداری از افتادن در خطا بکار می آید.

منطق روش استدلال را به شخص می آموزد. و اندیشه را از افتادن در خطا حفظ می کند ابدأ مسائل مهم فلسفی - خواه راجع به طبیعات، خواه الهیات و غیره - در آن مطرح نمی شود ولی در ذهن کج اندیش محدثان قشری و امثال آنها قضیه بدین صورت نقش می بندد: منطق مدخل فلسفه است و چون فلسفه بد است و موجب سستی معتقدات دینی می شود پس منطق هم که مقدمه ورود به منطق فلسفه است بد و حرام است.

خود این استدلال منطق است بدین معنی که اگر در حوزه ای وبا باشد و رفتن بدان حوزه مخاطره آمیز و غیر عقلانی پس طبیباً از اتخاذ هر راهی که ما را بدان حوزه بکشاند اجتناب لازم است.

قط در این نحوه استدلال يك نقطه ضعف یا غلط موجود است و آن اینست که خواندن منطق و آشنائی با قواعد آن مستلزم خواندن فلسفه نیست. ممکن است شخص منطق بخواند و اصول آنرا در مباحث شرعی بکار برد چنانکه غزالی چنین می کرد.

ولی اشعریان متمصب منکر فن منطقتند و می گفتند اگر منطق ارسطو برای سلامت فکر و صحت استنتاج لازم بود پس باید بگوئیم ابوبکر و عمر که منطق نخوانده اند خوب فکر نمی کردند و بر خطا می رفته اند، یا ابوحنیفه که منطق ارسطو را نیاموخته بود در مسائل فقهی به غلط رفته است.

این طرز فکر و این نوع قضاوت خود دلیل آشکار است بر اینکه اینان از موضوع منطق و علت پیدایش آن بی اطلاعند و نمی دانند که منطق قواعد و ضوابطی است مستخرج از فکر سالم و اندیشه کسانی که روشن دیده اند و از حوادث و قضا یا استنباط صحیح کرده و نتیجه مثبت گرفته اند. صرف و نحو هر زبانی قواعدی نیست که در خارج وضع و بر زبان تحمیل شده بلکه تمام قواعد آن دوماً خود از طرز تکلم اهل زبان و مخصوصاً فصیحان آن زبان است. قواعد منطق غالباً مثل مبادی اولیه، امور مسلمه ایست که تخطی از آن و عدم رعایت آن فکر آدمی را دچار خطا و انحراف می کند. انکار منطق عیناً مثل این است که شخص بگوید عدد سه کمتر از عدد چهار نیست.

باری آنها بدین امور مسلم توجهی نداشتند هر چه غیر از روایات و مسموعات اجداد است بدو منفور شمرده و سریعاً می گفتند:

«علم طب بیفایده است، هندسه فاقد حقیقت است و منطق و طبیعیات کفر و الحاد است». ابوحنیفان توحیدی در ذم صاحب بن عباد می نویسد: او نسبت به حکمت و اجزاء آن چون هندسه، نجوم، موسیقی، منطق و حتی حساب شدیداً مخالفت می ورزید.

بهترین نمونه این طرز فتوای عجیب ابن صلاح شهرزوری یکی از بزرگان فقه و حدیث است .

در اواخر قرن ششم دانشمندی بنام کمال الدین یونس در موصل می زیست که قبله اهل معرفت و هدف طالبان علم بشمار میرفت زیرا بر کلیه علوم شرعی از فقه و تفسیر و حدیث مسلط و از عقاید ادیان مختلفه مطلع بود بحدی که غالباً یهود و نصاری برای روشن شدن در مسائل دینی خود به وی مراجعه می کردند . علاوه بر اینها بر تمام اجزاء فلسفه از طبیعیات و الهیات گرفته تا هیئت و طب و حساب و حتی موسیقی تسلط داشت و همه آن مواد را تدریس می کرد .

از جمله کسانی که به وی روی آورد فقیه جوانی بود بنام ابن صلاح شهرزوری (وفات - ۶۴۳) که می خواست محرمانه علم منطق را فرا گیرد . استاد مضایقه نکرد و قواعد منطق را بروی تفریر کرد، ولی پس از مدتی متوجه شد که ذهن جوان برای قبول اینگونه مطالب عامی است و با همه تلاشی که می کند مقولات منطقی به ذهن شاگرد راه نمی یابد از اینرو با کمال خیرخواهی به وی گفت : ای مرد فقیه شاید بهتر باشد از آموختن این فن منصرف شوی . ابن صلاح پرسید : « چرا حضرت استاد ؟ » کمال الدین اشاره ای به عدم استعداد وی نکرده و در پاسخ گفت : « برای اینکه مردم به تو نظر خوبی دارند و همه آنها منطق و رشته معقول را سرچشمه فساد و تباهی می دانند ، از این رو عقیده شان از تو برمی گردد و تو هم در کار خود فایده ای از این فن نمیبری .

ابن صلاح این پند را پذیرفت ، و از آموختن منطق منصرف شد ولی بعدها بر ضد مقولات عقلی فتوایی صادر کرد که خواندن آن شخص را با اوضاع اجتماع و یک نوع تب فکری آن زمان آگاه می سازد .

این فتوی ابداع و ابتکار خود او نیست بلکه ابن صلاح در این فتوی یا بقول کمونیست ها « مانیفست » بیان کننده عقیده و رأی عموم متفقان و مجددان و منعبان اهل سنت است . خود فتوی مفصل است ولی خلاصه آن چنین است :

« فلسفه اساس سفاقت ، مایه گمراهی و مدخل زندقه است ؛ هر کس فلسفه خواند چشمانش از دیدن زیباییهای شریعت کور می شود و دیگر دلائل روشن و براهین مسلم آنرا نمی بیند . نزدیکی به فلسفه خواه به عنوان تعلیم خواه به تعلم ، موجب خذلان و تسلط شیطانست ... منطق مدخل فلسفه است و مدخل شر ، شر است . نه شارع اسلام آنرا جایز شمرده و نه اصحاب کبار و نه هم پیشوایان گذشته ... خداوند مؤمنان را از پلیدی منطق و کثافت آن مصون دارد . اینکه پاره ای می خواهند اصطلاحات منطق یا روش استدلالی آنرا در احکام شرعی بکار بندند مرتکب عملی قبیح و شنیع می شوند . احکام شرعی بحمد الله محتاج منطق نیست و آنچه آنان برهان و استدلالش می نامند یاوه هائی بیش نیست که خداوند آدم روشن ذهن را از آن بی نیاز ساخته است . علوم شرعی پیدا شد و رشد کرد بدون استعانت به منطق و بدون یاری فلسفه ...

هر کس خیال می کند در منطق و فلسفه سودی هست فریب شیطان را خورده است و بر اولیاء

امرواجب است شر آنها را از مسلمانان دور کنند. از مسند درس فرودشان اندازند ، از شهر و دیارشان بیرون رانند و مجازاتهای سخت بر مباشرین این فتنون روا دارند . بر ولی امر واجب است فلاسفه را مخیر کند میان قبول اسلام یا دم شمشیر تا آتش فتنه فرو نشیند و آثار آنها بکلی از روی زمین محو شود ، او باید هر مدعی را که تمایل به علوم عقلی دارد از مدرسه بیرون کند ، به زندان افکند یا لاقل نگذارد از خانه پای بیرون نهند . . .

این فتوای عجیب مولود طرز تفکر محیط سنیان متمسب آن عصر است . جلال الدین سیوطی مفسر قرآن و دانشمند بنام مصر ، ساده لوحانه اعتراف می کند: «در آغاز دانش اندوزی به منطق روی آوردم ولی خداوند کراهت آنرا به دلم انداخت و هنگامی که فتوای ابن صلاح در حرمت منطق بگوشم رسید بکلی آنرا ترك کردم و در عوض به حدیث که اشرف علوم است روی آوردم » و اضافه میکند : « منطق علم یهود و نصارا است . »

سیف الدین علی الامدی (۴ - ۶۳۱) که از فقهای حنبلی بود و در حدیث و اصول فقه و علم کلام شأن بزرگی داشت چون در ضمن تدریس علوم شرعیه منطق را نیز درس می داد متهم به زندق شد و حتی وی را مهدور الدم کردند . از این رو مخفیانه از مصر فرار کرده به شام رفت .

بیزاری جستن از عقل اختصاص به امثال ابن صلاح یا سیوطی ندارد . اینها افراد شاخص طبقه ای هستند که از تحرك اندیشه در هراسند زیرا می ترسند ، خراشی به معتقدات ساخته و پرداخته شان برسد .

ابو مسلم و منصور

روزی منصور خلیفه عباسی در میان خیل خویشان و امراه عباسی نشسته بود و سخن از کیفیت انقراض بنی امیه و دست یافتن عباسیان به خلافت می رفت . منصور با مباحثات می گفت «من به رجال بزرگی که خلفای بنی امیه بدانها دست یافتند و فرمانروائی خود را پایدار ساختند دست نیافتم ، مردی چون عمرو بن - الماص به معاویه خدمت کرد و مرد دیگری چون حجاج بن یوسف ، عبدالملک بن مروان را در مقام خود استوار ساخت . »

مهدی برادرش بسخن آمده و گفت « ای امیر المؤمنین تو به خدمتگزار توانا تر از هر دوی آنها دست یافتی . »

منصور گفت مقصود تو « ابو مسلم خراسانی است ؟ » گفت « آری » ، آنگاه منصور گفت « آری او چنین بود و از هر دوی آنها برتر بود ولی ما در مقابل یکی از دو قضیه واقع شده بودیم : یا او ما را بکشد و یا ما او را بکشیم از اینرو ترجیح دادیم که ما او را بکشیم . »